

نادرشاه

ترجمه و آذیناس

مشفق بهدانی



تصویری از تاجر مضبوط در موزه آثار هندی ساوت کینیڈیا

کهارت

نادرشاه

ترجمه و اقتباس

مشفق پهلوی

حق چاپ محفوظ و مخصوص مترجم است

سهران ۱۳۴۱

« چاپخانه شرق »

فهرست مندرجات

| فهرست | موضوع |
|-------|--------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۵ | مقدمه مترجم |
| ۶ | فهرست متونحات |
| ۷ | فهرست تصاویر |
| ۸ | خطنامه |
| ۹ | فصل اول - اوضاع ایران قبل از روی کار آمدن نادر |
| ۲۸ | فصل دوم - اصل ونسب نادر و نخستین اقدامات او |
| | فصل سوم - مناسبات اولیه نادر و طهماسب - تصرف مشهد و لشکرکشی های کوچک |
| ۳۶ | |
| ۵۰ | فصل چهارم - اخراج غلجانیها |
| ۶۴ | فصل پنجم - زود آزمائی نادر با ترکان و یکسره ساختن کار ابدالیان |
| ۷۸ | فصل ششم - شکست طهماسب میرزا از عثمانیان و خلع او از سلطنت |
| ۹۳ | فصل هفتم - مجیدیه جنگ با عثمانی - لشکرکشی نادر به بین النهرین |
| | فصل هشتم - لشکرکشی های نادر (۱۱۴۷ - ۱۱۴۹ هجری) آغاز تأسیس بیروی دریائی |
| ۱۱۴ | |
| ۱۳۴ | فصل نهم - تاحگذاری نادر |
| | فصل دهم - متارکه جنگ بین ایران و عثمانی - روانه نادر با دوسته تصرف بحرین - عملیات پشتیباری |
| ۱۴۷ | |
| ۱۵۵ | فصل یازدهم - تصرف قندهار |
| ۱۶۷ | فصل دوازدهم - تصرف هندوستان - از قندهار به کرمان |
| ۱۷۹ | فصل سیزدهم - تصرف هندوستان - نبرد کرمان |
| ۱۸۸ | فصل چهاردهم - تصرف هندوستان - ورود به دهلی |
| ۱۹۹ | فصل پانزدهم - بازگشت نادر از هندوستان |
| | نصن شانزدهم - لشکرکشی رضاقلی میرزا به ترکستان - آخرین سره های ابراهیم خان |
| ۲۰۷ | |
| ۲۲۲ | فصل هفدهم - دوران سبقت سلطنت رضاقلی میرزا |
| ۲۳۱ | فصل هیجدهم - نخستین لشکرکشی به عمان و عملیات خلع فارس |
| ۲۳۶ | فصل نوزدهم - لشکرکشی به ترکستان |
| ۲۵۱ | فصل بیستم - لشکرکشی به داغستان - سوء قصد به نادر |
| ۲۶۵ | فصل بیست و یکم - همیان در خلع فارس دومین لشکرکشی به هند |
| ۲۸۲ | فصل بیست و دوم - جنگ با عثمانی - لشکرکشی به بین النهرین |
| ۲۹۹ | فصل بیست و سوم - شورش در ایران |
| ۳۰۸ | فصل بیست و چهارم - نتیجه جنگ با روسیه |
| ۳۰۹ | فصل بیست و پنجم - صلح نادر |
| ۳۳۰ | فصل بیست و ششم - شخصیت و منشای نادر |

فہرست گراورہا

- ۱ - نادر شاہ
- ۲ - منظرہ جنوبی صحن بعد منورہ حضرت
امام رضا درمشہد
- ۳ - سند تاجگذاری نادر شاہ
- ۴ - حملہ نادر شاہ بہندوستان
- ۵ - تخت طاوس و تخت دیگری کہ نادر از ہندوستان آورد
- ۶ - آرامگاہ نادر
- ۷ - فرمان نادر شاہ
- آغاز کتاب
- مقابل صفحہ ۰ ۴
- ۱۴۴ > >
- ۱۷۶ > >
- ۲۰۰ > >
- ۳۲۹ > >
- ۳۳۶ > >

مقدمه هفتم

نه تنها مورخان ایرانی بلکه استادان تاریخ کلیه کشور های جهان در این قول همداستانند که مادر دهر تا کنون کمتر مرد بزرگی مانند نادر وجود آورده است و از لحاظ نشان دادن قوای روحی خارق العاده و نبوغ فرماندهی و بنیان گذاری و معجزی که یک فرد میتواند برای میهنش انجام دهد کمتر از مردان بزرگ تاریخ را همدوش و هم ارز نادر میتوان دانست سیارید محققان اروپائی و آسیائی که مادر را در شهادت و دلیری ، در سوغ جنگی ، در استعداد کشور گشائی و در هوش خداداد برتر از کلمه کشور گشایان دنیا منجمله اسکندر کبیر و بابلئون و تیمور لنگ و غیره میدانند و همه در این نکته شك ندارند که هر گاه این نابغه بزرگ تاریخ در پایان عمر بر حسب ظلم تقدیر گرفتار يك بیماری روحی علاج ناپذیری سی گردید شاید از لحاظ عظمت و سوغ از پیدایش جهان تا امروز مردی برابر او یافت میشد .

یکی از آرزو های من که در تمام مدت خدمت در جهان بویسدگی و مطبوعات بزرگترین مایه افتخارم آشنا ساختن هم میهنان عزیزم با مردان بزرگ تاریخ و تحلیل زندگی و افکار و قوای رجالی بوده است که مانند نابلیون و استالین و داستایوسکی و سوپنهاور و شیلر و جان دیوئی و غیره و حدان جواب آلودجهایان را بیدار کرده و نکای عظیمه ، افکار هم میهنان خویش داده اند ، آن بود که روزی بتوانم ایرانیان را با یک بیدار زندگی ادرشاه و آنچه را این نابغه بزرگ برای ستن سیرازه ورق برآکنده تاریخ در ربار ایران و انبات عظمت روح مرده این آب و خاک انجام داد آشنا سازم زیرا هر گاه بگویم مدارك و آثاری که تا کنون در باره این مرد بزرگ در دسترس ایرانیان قرار داشت یا از لحاظ ثقل عنایت و نازحت نارسائی و نقص مطلب درخور استفاده کلیه علاقمندان زندگی مادر بود گزاف نگفته ام و اینک بسیار حرسنه که این آرزو را با هم می پوسه

و زندگی نادر شاه و شرح جنگها و داستان عبرت انگیز هست و مردانگی او در اختیار هم میهنانم قرار می گیرد .

من برای تهیه این کتاب رنج فراوان برده ام ، مدت چند سال منابع و مدارك ایرانی و خارجی را از نظر گذرانده ام و به این نتیجه رسیده ام که الحق والانصاف از میان کتابهایی که تا کنون درباره نادر شاه انتشار یافته کمتر کتابی مانند نادر شاه لکهارت انگلیسی که مدت چندین سال مؤلف آن با تحمل زحمات طاقت فرسا و کاوش در کلیه منابع معتبر دنیا مدارك متقن تردید ناپذیری برای تهیه آن بدست آورده و در سال ۱۹۳۸ بزبان انگلیسی در انگلستان بعلیه طبع آراسته شده است محل اعتماد و توجه تواند بود . لکهارت برای نگارش این کتاب توانسته است از تنها نسخه خطی تاریخ سلطنت نادر نگارش محمد کاظم که در کتابخانه (وستو کوودنیای) Vosto Kovedeniya زین گرام مضبوط است عکس برداری نماید و کلیه مدارك موجود در کتابخانه های بزرگ جهان اهم از پرتقال و اسپانیا و هندوستان و فرانسه و آلمان و هلند و عراق و غیره را بدست آورد .

بنابر این کتابی که اینک از نظر خوانندگان عزیز میگذرد و بزعم من برای کلیه طبقات ایرانی قابل استفاده خواهد بود اقتباسی جامع از نادر شاه تألیف لکهارت با تطبیق دقیق آن با منابع مورد اعتماد ایرانی است و بجزمت میتوانم بگویم این نخستین بار است که کتابی باین تفصیل و دقت در باره نادر شاه انتشار می یابد و امیدوارم در این دوران رستاخیز ملی و بیداری وجدان ایرانیان مطالعه این اثر مفید شیفتگان مجد و عظمت ایران را در باز یافتن عوامل افتخار و عزت و سر بلندی کشور خویش در دنیا کمک مؤثری نماید .

مشفق همدهانی

بهران دیماه ۱۳۳۱

فصل اول

اوضاع ایران قبل از روی کار آمدن نادر

نادر از دو لحاظ یکی از بزرگترین فوابع جهان است . نخست اینکه در يك دوره استبداد و اشرافی خویشتن را از شبانی بمسند شهریاری ایران رسانید و دوم اینکه نه تنها ایران را از جنگال دشمنان نیرومند و بزرگی رهائی بخشید بلکه آنرا از پست ترین درجه انحطاط نجات داد و در سلك نیرومند ترین و عظیم ترین کشورهای آسیا در آورد .

برای آنکه خواننده چنانکه باید بمقام شامخ نادر و میزان هوش و استعداد و شایستگی وی پی برد لازم است نخست بطور اجمال اوضاع و احوال ایرانرا در يك ربع قرن قبل از ظهور این نابغه بزرگ یاد آور شویم . البته این کتاب محل آن نیست که بتفصیل از علل انحطاط صفویه و سقوط این خاندان بزرگ سلطنتی ایران در آن بحث کنیم و بنا بر این ناگزیر باید بطور بسیار مختصر باین علل اشاره نمائیم . مهمترین علت و از گون شدن تاج و تخت دودمان صفویه فساد اخلاق و انحطاط روحی و معنوی شدیدی بود که بر اثر سیاست شاه عباس کبیر در میان اعضای خاندان سلطنتی راه یافت و آنرا بر آن داشت که نه تنها تاج و تخت سلطنت را بر ایگان از دست بدهند بلکه ایران را به یرتگاه خطرناکی نزدیک کنند که سقوط آن از هر حیث بدون پیدا شدن نادر قطعی در مسامه

بود . توضیح آنکه شاه عباس ولیعهد و برادرانش را در چهار دیواری
حرهسرا محصور ساخت و رابطه آنان را کاملاً با دنیای خارج قطع کرد
بطوری که تعلیم و تربیت آنان ناقص ترین وجهی صورت گرفت و از فنون
جنگی و راه مملکت داری بکلی بی خبر ماندند و باز بچه دست درباریان
خود خواه و مغرض شدند و بهمین جهت هنگامیکه ولیعهد بر مسند
سلطنت ایران تکیه زد هیچ روی واقف بامور کشورداری نبود و ناگزیر
میباستی دست بدامن درباریان و اشراف فاسد زند .

یکی دیگر از علل مهم سقوط صفویه بی اعتنائی بارتش بود زیرا
سلاطین صفویه چنانکه باید به تأسیر ارتش در تأمین استقلال و تمامیت
ارضی يك کشور آگاه نبودند و بی اعتنائی بسپاهیان را بجائی رسانیدند
که در سال ۱۱۰۶ هجری (۱۶۹۴ میلادی) هنگام جلوس شاه
سلطان حسین بسر تخت سلطنت سقوط دودمان صفویه مسجل گردید .
شاه سلطان حسین در زهد و پرهیزکاری چنان راه افراط می پیمود که
حتی از ریختن خون حیوانات هم انا داشت و چون از جاه طلبی نیز میزار
بود کمترین اقدامی برای تشدید مبانی سلطنت نکرد . اجمال آنکه وی
بیشتر در خور صومعه بود تا مسند شهرباری ایران .

اگر چه سالهای نخست سلطنت شاه سلطان حسین در صاوح و صفا
سری شد لکن در سال ۱۱۱۱ هجری (۱۶۹۹ میلادی) آثار طوفان
شیراز . ! ان گردید توضیح آنکه در آن سال فداین لوح در چند نقطه
را ! ب کربدر دست ، چیاره ؟ عارت گشودند و دیسار ، همد در ولایت
دیده . در بر ... ی « انمشکس راهرو خنه شد گرگر خاں که یکی
ساحه ...

خاموش کرد و پاس این خدمت بسمت والی قندهار منصوب گردید و اندکی بعد غلجائیه را نیز که قبیله ای بسیار نیرومند و متنفذ بودند و از دبر زمان در دشتهای حاصلخیز قندهار و زمین داور و دره های ارغنداب و تارنگ اقامت داشتند سرکوب نمود و میرویس فرمانده آنانرا دستگیر کرد و تحت الحفظ باصفهان فرستاد . میرویس بمحض ورود بیابنخت ، به آسانی شاه سلطان حسین را فریفت و ذهنس را نسبت به گرگین خان مشوب ساخت بطوریکه شاه سلطان حسین ساده لوح نه تنها فرمانده افغانی را از زندان رهائی بخشید بلکه به وی اجازه بازگشت به قندهار داد . میرویس در بازگشت به قندهار نقشه قتل گرگین خان را طرح کرد و در فرصت مناسبی کار او را ساخت و با قبیله خود حمله سختی به پادگان ایرانیها و گرجیها برد و شکست فاحشی بر آنان وارد ساخت و عده بیشماری از ایشان را از دم نیغ گذرانید و بقیه را از قندهار اخراج کرد . بمحض اینکه ابن اخبار هیجان انگیز بیابنخت رسید قوای عظیمی به فرماندهی کیخسروخان پسر خواهر گرگین خان سرکوبی میرویس و اسفراز امنیت در قندهار مأوریت یافت . اگرچه کیخسروخان در آغاز عاجزاییها را شکست داد لیکن سرانجام کشته شد و تنها عده معدودی از هوایس جان سلامت بردند .

بعد از کیخسرو عده ای دیگر از سرکردگان معروف مأمور دستگیری میرویس شدند لکن هیچکدام در این راه موفق نیافتند و بالاخره میرویس پس از آنکه مدت شش سال یا سه قتل تمام در قندهار سر برد در سال ۱۱۲۸ هجری (۱۷۱۵ میلادی) جاز سردر عبدالعزیز برادرش حادثه وی شد لکن چون صدی صاحب آب دشت را در دست

حکومت مرکزی زود تسلیم میشد بزودی وجهه خود را از دست داد و محمود پسر ارشد میرویس بر اثر تحریک عده ای از سران غلجائی عمویش را در سال ۱۱۳۰ هجری (۱۷۱۶ میلادی) بقتل رسانید و خود جانشین او شد. محمود اگرچه فاقد تجربه و تدبیر پدرش بود لیکن از حیث شجاعت شهرت زیادی بنست آورد.

یکسال پیش از حوادث مذکور یعنی در سال ۱۱۲۹ هجری (۱۷۱۶ میلادی) ابدالیها که از حیث عده بر غلجائیا فزونی داشتند چون مشاهده کردند که اینان از شورش نتایج زیادی گرفتند آغاز طغیان کردند بدینترار که عبدالله خان سدوزی یکی از سرکردگان ابدالی بانفاق پسرش اسدالله از زندان گریخت و بفرماندهی ایل خود دست به شورش موفقیت آمیزی زد از آن پس وزیران شاه سلطان حسین چندین بار کوشیدند که طاعیان را سرکوبی کنند ولی این مساعی مانع کوششهایی که برای رفع شورش غلجائیا بکار رفت بی نمر ماند. محمد حسین مورخ معاصر ایرانی در زبدة التواریخ بتفصیل مساعی ییوده وزیران شاه سلطان حسین را برای سرکوبی ابدالیها و غلجائیا شرح مینهد و راجع به عیاشی و اهمالکاری آنان که موجب سقوط خاندان صفویه شد داستانهایی مبسوط نقل می کند.

حتی هنگامی که رزم بین غلجائیا و ابدالیها آغاز گردید وزیران شاه سلطان حسین نتوانستند ز فرصت استفاده نمایند. پس از جنگهای شیددی که بین این دو قبیله روی داد و بنتیجه فطمی نرسید اسدالله سدوزی کشته شد و محمود به ظاهر خود را مطیع فلمداد کرد و بتزویب شاه سلطان حسین و نریب و بصورت شاه رسما بفرمانداری قندهار

منصوب شد. محمود فوراً نشان داد که نقشه‌خائنانه‌ای در مغز یخته است زیرا در سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) بایران حمله شدیدی برد و تا کرمان پیش رفت لیکن لطفعلی خان که یکی از شایسته‌ترین و باوفا ترین فرماندهان نیروی شاه سلطان حسین بود وی را عقب زد. با اینهمه از آنجا که محمود نیک دریافته بود ضعف و انحطاط خاندان صفوی بچه پایه رسیده است، با فراغت بیشتری خویشتن را برای حمله تازه آماده ساخت.

در این اثناء آتش شورش و ناامنی در بسیاری از نقاط دیگر امپراتوری ایران مشتعل گردیده و در همان دقایقی که ابرهای ظلمانی بدین‌طریق در خاور جمع میشد در سمت شمال و باختر نیز آثار طوفان و عبنانگی بنظر میرسید.

در آنحال که بساط ناامنی و اغتشاش و شورش در سراسر کشور پهن‌آور ایران گسترده شده و طوایف لزگی داغستان نیز برای طغیان پر دامنه‌ای آماده میشدند روسیه که تحت راهنمایی پتر کبیر بنزوه قدرت و عظمت رسیده بود استقلال ایران را سخت تهدید میکرد. یکی از عمال معروف روسی بنام ارتمی ولینسکی (Artemii Volynski) بریاست هیئتی که در ظاهر هدف بازرگانی داشت وارد اصفهان شد و پس از کسب اطلاعات دقیق و موثق در باره ایران بروسیه بازگشت و به پتر کبیر اطمینان داد که ایران بسرعت فراوان در سراشیمی سقوط بیش میرود و هرگاه نانشاه دیگری بجای شاه سلطان حسین زمام امور را بدست نگیرد اضطرار ایران مسلم خواهد بود. با آنکه پتر در آن موقع (۱۷۱۸-۱۷۱۷ میلادی) گرفتار جنگهای شمال بود و نمیتوانست از اوضاع ایران

استفاده فوری نماید، زمینه را برای حملات آینده خود به ایران فراهم ساخت و فوراً بداغستان و گرجستان قاصدانی فرستاد و طوایف این دو ایالت را برای همکاری در اجرای نقشه ای که بر ضد ایران طرح کرده بود با خود همراه ساخت.

ترکیه نیز با کنجکاوی هر چه تمامتر جریان اوضاع ایران را تعقیب میکرد. اگرچه در سال ۱۷۱۸ عهد نامه پاساروویتز (Passarowitz) امضاء گردید و بموجب آن ترکیه قسمت اعظم متصرفات اروپائی خویش را از دست داد، با اینهمه با دیدگان پر ولعی بطرف خاور منوجه گردید تا مگر با بدست آوردن اراضی جدید خسارت خود را در باختن جبران کند و بفکر افتاد که تحریکات قدیمی خود را در آذربایجان و گرجستان و شیروان تجدید نماید و برای آنکه اطلاعات موثقی در باره اوضاع ایران بدست آورد پیک کاردانی بنام دوری افندی را بدربار ایران گسیل داشت پیک ترك در او اواخر سال ۱۱۲۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) وارد تهران (۱) شد و بمحض ورود مشاهده کرد که درباریان ایران بتصور اینکه وی برای درخواست واگذاری چند ایالت ایران بدولت عثمانی آمده است سخت دچار اضطراب و نگرانی شدند. حضور (سمئون آورامف) Semeon Aviamof کنسول روسیه در ایران نماینده ترکیه را اودار به پیش گرفتن روش احتیاط آمیزی نمود. دوری افندی پس از سه ماه مطالعه دقیق در ایران به قسطنطنیه ازگشت و بدوات عثمانی گزارش داد که اگرچه ایران کشوری قدرتی زینند است با اینهمه سرعت رو بزوال می رود زیرا حکومت آن در زده مدار آن دلسوز و از خود گذشته ندارد.

۱- تهران در سال ۱۱۲۳ هجری یکی از بادگامای مهم بوده است.

پس از حرکت نماینده عثمانی از ایران اوضاع ایران بیش از پیش وخیم گردید زیرا فتحعلیخان داغستانی (اعتمادالدوله) که یکی از وزيران با تدبير شاه بود بر اثر توطئه بدخواهان و دشمنانش از مقام خویش منفصل گردید و بحبس افتاد و چشمانش بدست درخیمان کنده شد و لطفعلیخان پسر برادرش نیز که فرماندهای لایق بود معزول گردید و قوایش متفرق شدند و بدین طریق تنهاپشتیبان قابل اعتماد تاج و تخت صفوی نیز از میان رفت . بدبختانه در این اثناء اوضاع خلیج فارس روز بروز وخیم تر میشد . در سال ۱۱۳۰ هجری (۱۷۱۷ میلادی) و یا اوائل ۱۱۳۱ هجری (۱۷۱۸ میلادی) (امام سلطان ابن سیف دوم) امام مسقط که ناوگانی نیرومند داشت بجزایر بحرین لشکر کشید و بدون برخورد به اشکال زیادی این جزایر را مسخر ساخت . البته اعراب عثمانی زیاد در بحرین نماتند لکن هنگام حرکت زمام امور بحرین را به شیخ جبار طاهری سپردند که اگر چه در ظاهر تبعه ایران بود در باطن استقلال تام داشت و بدستور دولت ضعیف اصفهان واقعی نمی نهاد .

در این اوان در داخل ایران نیز شعله های آتش اغتشاش و ناامنی و کشتار و طغیان هر روز بلندتر میشد . طوایف باوج مخصوصاً حرارت زیادی نشان میدادند و پیوسته به ایالات کرمان و لار حمله میکردند . در سال ۱۱۳۴ هجری (۱۷۲۱ میلادی) ۴۰۰۰ تن سوار باوج بیندرباس هجوم بردند و پس از آنکه این ندر را تبدیل بویرانه ای نمودند سعی کردند بکارخانه های انگلیسی ها و هانندیها نیز حمله سرد کنند سگت سخی خوردند و تلفات سنگینی برآورد آمد .

در سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) نیز مرمتن رگیر . سن . سنخوس حامیانهای خانه برانگی گردید . در سال ۱۱۳۳ هجری

سیستانی حاکم تون واقع در شمال خاوری ایران علم طغیان برافراشت و بعنوان اینکه بزمانده دودمان صفاری است مدعی تابع و تخت ایران گردید. در تابستان ۱۱۳۴ هجری (۱۷۲۱ میلادی) اهالی شیروان نیز که بیشتر سنی بودند بسرکردگی حاجی داود بر ضد دولت علناً شورش کردند و بعداً طوایف نیرومند داغستان نیز بدانها پیوستند و نیروی مرکب از ۱۵۰۰۰ تن تشکیل دادند و به شمخالی حمله مدهشی بردند و قریب ۴۰۰۰ تن از شیعیانرا از دم تیغ گذراندند و سپس شهررا کاملاً تاراج کردند. برخی از بازرگانان روسی که در شهر مذکور سکونت داشتند بزحمت از غائله جان بدر بردند لکن در حدود چند مایون ریال بآنها خسارت وارد آمد. ولینسکی (Volynski) که در آن هنگام حاکم هسترخان بود جریان اوضاع را به پتر کبیر گزارش داد. از بخت بد ایران در همین موقع (اوت ۱۷۲۱ میلادی) عهد نامه نیستادت (Nyestadt) باهما رسیده و بموجب آن جنگی که مدت چند سال بین روسیه و سوئد ادامه داشت پایان یافت و پتر کبیر برای شروع به اجرای نقشه های خود در جنوب خاوری کاملاً آماده گردید.

بمحض اینکه غائله شیروان آغاز شد دولت عثمانی شروع باستفاده از فرصت نمود و نه تنها با تمام قوای خود از حاجی داود پیشرو شورشیان سنی پشتیبانی کرد بلکه رسماً ویرا بعنوان خان ایالت شیروان شناخت. بدین طریق در اواخر عهد شاه سلطان حسین چه در داخل و چه در خارج ایران اوضاع بد منسی درجه وخاهت رسیده بود و تنها نکته ای که میبیم مینمورد آن بود که صوفیان نخست از کدام سمت آغاز خواهد شد؟ این نکته نیز ایندرنگت روشن شد.

در سال ۱۱۳۴ هجری مطابق با ۱۷۲۱ میلادی محمود افغان که سپاهی تازه نفس گرد آورده بود حمله بطرف ایران را آغاز کرد و این بار دیگر لطفعلی خانی وجود نداشت که در برابر وی ایستادگی کند. محمود پس از اشغال کرمان و اعزام قسمتی از قوای خویش بطرف شیراز نخست در صدد برآمد یزد را تصرف کند لکن چون دید محاصره این شهر مدتی زیادی از وقتش را تلف خواهد کرد یکسره بسوی اصفهان تاخت. در گناباد (گلون آباد) واقع در دوازده میلی خاور پایتخت سپاهیان قایل افغان بر قوای کثیر و مجهز شاه سلطان حسین پیروزی درخشانی یافتند و این نبرد که در سال ۱۱۳۵ هجری مطابق هشتم مارس ۱۷۲۲ روی داد فرمانروائی خاندان صفوی را در ایران پایان رسانید چنانکه نبرد قادسیه بسطنت ساسانیان در ایران خاتمه داد. محمود پس از تصرف فرح آباد که مقر تابستانی شاه سلطان حسین بود و اشغال حومه ارمنی نشین جلفا حمله بطرف اصفهان را آغاز کرد لکن سپاهیانش با تلفات سنگین مجبور بعقب نشینی شدند و چون توپهای افغانها قویتر از زنبورک (۱) گنای ارتش ایران نبود و نمیتوانست دیوارهای شهر را بشکافد و از طرف دیگر افغانها قوای کافی نداشتند تصمیم گرفتند شهر را بوسیله محاصره از پای آورند. در اینجا لازم نیست بطور مبسوط از حوادث دوره محاصره و مصائب و سختی های مردم اصفهان در این دوره سخن بپیمان آید لکن باید حداثتهای که در جریان اوضاع آبنده مؤثر است اشاره نمود. پس از آنکه مدت سه ماه تمام شهر در محاصره سختی بسر برد رسید رسیدن قوای کمک از شهرستانها قطب گردید شاه سلطان حسین در وزیران تصمیم

گرفتند که یکی از شاهزادگان را از حرم خارج کنند و ولیعهدی او را اعلام نمایند و سپس او را مخفیانه از میان خطوط دشمن بآذربایجان اعزام دارند تا در آنجا نیروئی گرد آورد و بطرف اصفهان حرکت کند و قوای محصور را رهائی بخشد. برای این منظور سلطان محمود میرزا پسر ارشد شاه سلطان حسین انتخاب گردید و با جلال و شکوه هر چه تمامتر بولیعهدی برگزیده شد. شاهزاده جوان که بیشتر اوقات زندگی خود را در حرم بسر برده بود از مشاهده جمعیت زیاد در پیرامون خویش و آنچه توجه و احترام غیر مترقب در بهت عجیبی فرورفت و خون سردی خود را از دست داد و بعضی اینکه مراسم جلوس پایان یافت دوباره باندرون گریخت و بهیچ قیمت حاضر بخروج از حرم سرا نگردید. درباریان ناگزیر حقوق و امتیازات او را بپدرش صفی میرزا واگذار کردند لکن او نیز مانند برادر بزرگتر بکلی از محیط زندگی حقیقی دور مانده بود و در مقابل اوضاع جدیدی که برای او پیش آمد تاب مقاومت نیاورد و بپدر ارشد خود ملحق شد و بنا بر این ولیعهدی طهماسب میرزا سومین پسر شاه سلطان حسین اعلام گردید. اگرچه طهماسب میرزا نیز در آغاز کار مانند دیگر برادران خود ابراز بهت و ناتوانی نمود با اینهمه چون نسبت بدو برادر خویش دایر تر بود در مقام ولایت عهد تثبیت گردید و در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۱۳۴ (دوم ژوئن ۱۷۲۲) بانفاق ۲۰۰۰ تن تبریزی مخفیانه از اصفهان خارج شده از میان خطوط افغانها عبور کرد و خویشتر را بقزوین رسانید لکن چون آن شهر رسید بعرض آنکه بیدرتنگ بجمع آوری نیرو پردازد با هوولوب پرداخت و تمام وقت خود را صرف عیاشی نمود بطوری که هیچ اقدامی برای نجات شاه و پایتخت سیمر نگردید.

در تاریخ ۱۱۳۵ هجری مطابق با (۱۷۲۲ میلادی) مردم محصور اصفهان آخرین امید ایستادگی را از دست دادند. در این روز شوم شاه وزیرانش با اسبهایی که از محمود بعاریت گرفته بودند (چون همه اسبهای اصفهان را مردم کشته و خورده بودند) برای تسلیم بطرف اردوگاه افغانها در فرح آباد روی آوردند و بمحض اینکه بمقر محمود رسیدند شاه سلطانحسین بدست خویش تاج سلطنت را از سر برداشت و بر سر محمود گذاشت سه روز پس از این واقعه محمود مظفرانه داخل اصفهان شد و رسماً برمسند سلطنت تکیه زد.

هنگامیکه این اخبار وحشت انگیز در قزوین به طهماسب رسید خویشتن را در تاریخ چهاردهم صفر ۱۱۳۵ (۲۴ نوامبر ۱۷۲۲) پادشاه ایران اعلام نمود. اگرچه وی چند ماه پیش بولیعهدی برگزیده شده بود با اینهمه اقدامش چندان تأثیری در بهبود اوضاع نداشت زیرا اولاً محمود پایتخت را تصرف نموده و منطقه وسیعتری را (از منطقه‌ای که در تحت فرمان طهماسب میرزا بود) در اختیار داشت و ثانیاً شاه سلطانحسین تاج شاهی را رسماً بمحمود تفویض کرده بود.

محمود به محض اینکه از اقدام طهماسب آگاه گردید فوراً خود را بسرکوبی و بی‌مأه‌ور ساخت و سپاهیان افغان بدون رحمت زیاد قوای قابل طهماسب را منکوب و قزوین را اشغال کردند لکن حربه طهماسب در دست زحنگ امانیارهایی بید و خویشتن را بتبریز رساند.

رفار ظالمانه و خشونت‌آمیز زایل‌نویز افغانها در قزوین و در حین تخریب مردم را تسبیح کرد که حسب اعظام نظام را بهلاکت رساندند. همه را نیز از شهر اخراج نمودند.

هنگامیکه فراریان افغان باصفهان رسیدند و جریان اوضاع را به محمود گزارش دادند وی چنان متوحش گردید که از بیم تجدید وقایع قزوین در اصفهان دست با اقدامات شدید زد و چندتن از شاهزادگان صفوی را اعدام نمود و در حدود سیصدتن از اشراف و بسیاری از نگهبانان شاه سلطان حسین را نابود ساخت .

در آنحال که اصفهان در محاصره بود پطر کبیر نیز حمله بطرف ایران را آغاز کرد . اگرچه وی عزم داشت حمله خود را سال بعد یعنی در سال ۱۷۲۳ مطابق با (۱۱۳۶ هجری) شروع کند با اینهمه جریان اوضاع ایران وقفاز و از همه مهتر مداخله ترکها در امور شیروانوی را و اداره تسریع در عمل نمود . یکی از اصول سیاست پطر کبیر آن بود که بحر خزر را تبدیل بیک دریاچه روسی نماید و بهمین جهت برای وی ضرورت کامل داشت که از اقدامات هر دولت نیرومندی مانند ترکیه برای دست یافتن بر سواحل بحر خزر جلوگیری کند .

پطر باقوای پیاده و سوار عظیمی در ژوئیه ۱۷۲۲ (۱۱۳۵ هجری) با کشتی های نیرومندی از هشترخان حرکت کرد و چند روز بعد ضمن درگیر شدن با طوایف قراجه داغ شکست سختی بآنها وارد ساخت و این طوایف چون از کثرت قوای روسها متوحش شدند پیامی بسطان عثمانی فرستادند و تقاضا کردند که در تحت حمایت سلطان در آیند . اندکی بعد دربند از طرف روسها اشغال شد لکن پطر کبیر تصمیم گرفت که بیش از این در خاک ایران جزء زود و بنا بر این یادگان نیرومندی در دربند مستقر ساخت و به هشترخان نزدیکت و چون به هشترخان رسید پهامی از مردم گیلان دریافت داشت که روسها نگهبانان در مقابل افغانها غلبه ای از وی استمداد

نموده بودند بطر فوراً دوگردان به اتزلی (بندر پهلوی) کنونی گسیل داشت و اندکی بعد چند واحد دیگر تحت فرماندهی ژنرال لواشف (Levashev) به آنها پیوستند . در گرجستان بطر توانست بر حریف خود فائق آید .

حمله بطر بایران تقریباً جنگ را بین روسیه و ترکیه آغاز کرد لکن در پرتو اقدامات نپلیف (Nepliev) یکی از روسیان لایق مقیم قسطنطنیه که سلطان عثمانی را از مقاصد مسالمت آمیز بطر مطمئن ساخت از عملیات نظامی جلوگیری شد . در تابستان ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۶ هجری) دولت عثمانی چون مشاهده کرد برای جلوگیری از پیشرفت بیشتر روسها در خاک ایران هیچ چیز بهتر از آن نیست که بر رقیب پیشی گیرد و خود باقیمانده ایران را اشغال کند به طهماسب اعلان جنگ داد . علمای ترکیه نیز فتواهای شدیدی برای جنگ بر ضد ایرانیان صادر کردند .

ترکها حمله را از شمال غربی شروع کرده و از راه گرجستان پیشرفت نمودند و در ماه ژوئن تفلیس را اشغال کردند . طهماسب بمحض اینکه از این حمله آگاه گردید بناتوصیه آوراخوف روسی اسمعیل بیگ صدراعظم خود را بروسیه فرستاد تا راجع بامضای عهدنامه اتحادی با روسها داخل مذاکره شود و هنگامیکه بیگ طهماسب عازم روسیه بود ژنرال ماتیوسکین روسی بسادکوبه را اشغال کرد . با وجود این اسمعیل بیگ خویشتر را بمسکو رسانید و مذاکرات را آغاز کرد . در تاریخ بیست و سوم سپتامبر ۱۷۲۳ (۱۱۳۶ هجری) عهدنامه ای بین طهماسب و دولت روسیه امضاء شد و طبق آن دولت روسیه متعهد گردید که طهماسب را در تأمین آرامش ایران و سرکوبی شورشیان باری کند و در از آن طهماسب شهرهای

در بند و باکو را بسا نواحی مجاور آن بانضمام ولایات ساحلی گیلان و مازندران و استرآباد بروسیه واگذار کند . گذشته از این طرفین متعهد گردیدند که دوستان یکدیگر را دوست و دشمنان یکدیگر را دشمن تلقی کنند . طهماسب در همان حال که اسمعیل بیگ را بروسیه فرستاد نماینده‌ای هم بقسطنطنیه گسیل داشت . سلطان عثمانی به نماینده طهماسب اطلاع داد که چون در بند و باکو بتصرف روسها و اصفهان تحت اشغال افغانها درآمدہ است دولت عثمانی قوای خود را برای اشغال تبریز و ابروان اعزام داشته است و هرگاه طهماسب حاضر به واگذاری گرجستان و آذربایجان بعثمانی گردد سلطان بوی کمک نظامی خواهد کرد و او را به سلطنت ایران خواهد شناخت لکن نماینده ایران دارای اختیار لازم برای امضاء قرارداد نبود .

ترکها باشغال گرجستان اکتفا نکردند بلکه از سمت جنوب نیز به ایران حمله بردند و حسن پاشا فرماندار معروف و سالخورده بغداد همان راه جهانگشایان قبلی را پیش گرفت و کرمانشاه را اشغال کرد ولی بمناسبت فرارسیدن فصل زمستان ناگزیر در کرمانشاه توقف نمود و تصمیم گرفت که در بهار بطرف همدان پیش راند لکن هرگز او در سال ۱۷۲۴ میلادی (مطابق ۱۱۳۷ هجری قمری) مانع اجرای مقاصدش گردید و نقشه وی بدست بصرش احمد که جوانی لایق و کاردان بود و بعنوان پاشای بغداد و فرمانده قوای عثمانی در این جنبه جانشین پدر گردید انجام یافت

در نوامبر سال ۱۷۲۴ میلادی (مطابق ۱۱۳۷ هجری) دو بنات (de Pennac) سفر کبیر فرانسه در دربار عثمانی با پیروی از سیاست دولت

متبوع خویش برای حصول سازش بین دولت روسیه و عثمانی سعی فراوان
مبذول داشت و با وجود مشکلات بسیار طرفین را طوری متمایل به سیاست
مسالمت آمیز نمود که هر دو دولت حاضر شدند در تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴
(مطابق ۱۱۳۷ هجری) عهدنامه‌ای امضاء نمایند که بر طبق آن تمام قسمت
شمالی ایران و قسمت اعظم باختر آن بین دو کشور تقسیم گردد . طرفین
ضمناً موافقت حاصل نمودند که طهماسب را شاه ایران بشناسند و او را در
استقرار نظم و آرامش در کشور کمک نمایند بشرط آنکه عهدنامه روس
و عثمانی را قبول کند .

اما از آنجا که حد فاصل بین مناطق نفوذ روس و عثمانی از خطوط
طبیعی مانند رود و کوه تشکیل نشده بود و خود عهدنامه نیز اساس استواری
نداشت و گذشته از این طهماسب با وجود همه پریشانی احوال و آشفتگی
اوضاع به تنگ قبول این عهدنامه تن درداد کشمکش و جنگ دوباره
آغاز شد . شهر خوی قبل از امضای عهدنامه بتصرف عثمانی‌ها درآمده
بود و اندکی بعدهم طهماسب چون علناً در مقابل عثمانی‌ها مقاومت ورزید
احمد پاشا پیشرفت خود را بطرف همدان ادامه داد و این شهر را پس از
دوماه مقاومت دلیرانه تصرف کرد . در شمال باختری ایران نیز قوای عثمانی
بنخجوان و ایروان را اشغال کردند لکن حمله آن‌ها بتبریز دفع شد . در
سال بعد (۱۷۲۵ میلادی مطابق با ۱۱۳۸ هجری) عثمانی‌ها پس از تصرف
گنجه بطرف تبریز حمله موفقیت آمیزی بردند و چون کرمی نشین
آذربایجان بدین طریق به مخاطره افتاد طهماسب به اردبیل فرار کرد لکن
سرعت پیشرفت قوای عثمانی وی را بر آن داشت که نخست بقزوین و بعد
پس از نگرینزد ، اما در تهران شاهزاده نگران بخت نتوانست درنگ کند

زیرا گرفتار خصمی جدید گردید.

هنگامیکه بدین طریق روسیه و عثمانی از شمال و باختر ایران را تجزیه می کردند محمود هم روز بروز بر دامنه متصرفات خود در جنوب می افزود. در این اثنا در بختیاری نیز مردی پیدا شد و خود را صفی میرزا پسر دوم شاه سلطان حسین خواند و وعده ای پیرو دور خود جمع کرد و برای مدت سه سال بتاخت و تاز و جنگ و جدال پرداخت و شاید رسیدن همین خبر بمحمود بود که وی را بیک اقدام موحش و فجیعی در اصفهان برانگیخت. توضیح آنکه چون محمود شایعه ای شنید مبنی بر اینکه صفی میرزای اصلی از زندان فرار کرده است بدون اینکه زحمت تحقیق این خبر را بخود بدهد کلیه بازماندگان ذکور خاندان سلطنتی صفویه را باسئدای شاه سابق و دوساهزاده کوچک دیگر جمع کرد و همراه با نهایت وحشیگری بقتل رسانید.

محمود بطور کلی گرفتار بیماری روحی شدیدی شده و باطرافیاناش سخت ظنین گردیده بود چنانکه اشرف پسر عمویش را که یکی از فرزندان لایق عبدالعزیز بود و در ارتش افغانها بر اثر رشادت و کاردانی وجهه خوبی بدست آورده بود بزندان انداخت. پس از قتل شاهزادگان صفوی مرشدت اختلال روحی محمود افزوده شد و از احاطه جسمانی نیز فوایش بسرعت تحلیل رفت زیرا بر دایمی مبتلی بفالج شد و بروایتی دیگر دو جار بیماری برص گردید.

صبح بحال محمد ناصر محمود افغانها را به توطئه در ضد وی را بگرفتند و در حدت اسیر را از زندان بهائی بخشیدند و از آن در خواست کردند که چون در سینه اش سینه ای را قبول کند و اشرف نیز این

تقاضا را در پی گرفتند. انتقام خون پدرش را گرفت و در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۷۲۵ هجری قمری (۱۱۳۱ هجری) محمود را بقتل رسانید و خود بر مسند سلطنت ایالت تکه زد. نخستین اقدام اشرف پس از جلوس بر تخت سلطنت آن بود که زلیخه خواهرخوانده بانفوذ محمود را از پای در آورد و برخی از مورخان مانند واعظی و اطمینان باینکه شاه سلطان حسین سلطنت ایران را قبول نپذیراند، از روی تقاضا کرده بود که دوباره پادشاهی ایران را بپذیرد و ابتدا بر سعی کرد که طهماسب را مدام افکند بدینترار که بوی پنهان بود در منطقه‌ای بین قم و تهران با او ملاقات کند و طرفین نیز متعهد گردیدند که جز عده معدودی نگهبان کسی را همراه خود نیاورند. مسلم بود که قصد اشرف قتل طهماسب بود لکن خوشبختانه مردم نیز همین اصفه‌ایان حایق را بر طهماسب افشا نمودند و او را از ملاقات با اشرف باز داشتند.

د گامی که اشرف دید تیرش بخطا رفته است با قوای عظیمی بتهران رفتی آورد و در شاه عبدالعظیم قوای طهماسب را غافلگیر کرد و آنها را سگت داد و داخل تهران شد لکن باندازه کافی پیشرفت نکرد که با قرار طهماسب گردید طهماسب با عده قلیلی از دستیارانش به مازندران گریخت و پس از آنکه مدتی در جنگ‌های مازندران سرگردان بود سرانجام بساری رفت و بطور غیر منظم نیروی کمکی جالب توجهی در دست داشت بدین معنی که فوجهایشان قاجار با دو هزار جنگجو بوی پیوست.

مورخان در باره روشی که فوجهایشان از ۱۱۳۵ تا ۱۱۳۸ هجری قمری (۱۷۲۵ تا ۱۷۲۸ هجری) بکار گرفته است اختلاف نظر دارند. تاریخ

نویسان دوره قاجاری مانند عبدالرزاق و رضافلیخان هدایت و محمدتقی خان لسان‌الملک سعی کرده‌اند که فتحعلیخان را بصورت مرد میهن‌پرست و کدوکاری جلوه دهند .

بزعم آنها فتحعلیخان کوشید بشاه سلطانحسین در دوره محاصره اصفهان کمک کند لکن چون وزیران حسود شاه سلطانحسین بشاه چنین وانمود کردند که فتحعلیخان مدعی تاج و تخت است ، لهذا او ناچار با لباس مبدل از اصفهان باآستراآباد (گرگان) فرار کرد .

مورخان معاصر این قول را مقرون بحقیقت نمیدانند . حقیقت مطلب آنست که فتحعلیخان اگرچه علناً برضد طهماسب قیام ننموده بود ولی مدتی از آشفتگی اوضاع کشور و بعد مسافت استفاده کرده در نهایت استقلال بسر برده است .

اگر چه ممکن است حس وفاداری فتحعلیخان را وادار به الحاق به طهماسب نموده باشد با اینهمه حب ذات در این تصمیم بی تأثیر نبوده است . او در آنزمان بیش از ۲۰۰۰ تن جنگجو نداشت و حال آنکه ملک محمود سیستانی وائی خراسان بهراتب از او نیرومندتر بود .

اگر چه قوای طهماسب از لحاظ عده بسی ناچیز بودند با اینهمه مقام وی بعنوان تنها پسر زنده شاه سلطانحسین او را تبدیل بیک مرکز اجتماع ایرانیان وفادار بخاندان صفوی نموده بود .

فتحعلیخان کد بدون شهید مردی مدبر و دوراندیش بود از همین لحاظ به ارزش عمدستی با طهماسب نیک پی برد و یقین داشت که با شخصیت بزرگ، منیر و باآسانی بتواند بر طهماسب تسلط حاصل کند و زنده امور را که در دست گرفت ، اتفاقاً در مارس سال ۱۷۲۶ (مطابق با

۱۱۳۹ هجری) جاه طلبی اشرف آتش جنگ بین او و دولت عثمانی را برافروخت و بدیهی است نتیجه این جنگ آن بود که مدتی عثمانیها و غلجاییها به طهماسب توجه نکنند و گذشته از این هر دو طرف بیش از پیش ضعیف و ناتوان گردند. ضمناً قتل محمود آتش کینه و خصومت را بین اشرف و حسین برادر محمود که در قندهار تسلط کامل داشت مشتعل ساخته بود. روسیه هم پس از درگذشت پتر کبیر بمراتب کمتر از پیش در امور ایران دخالت میکرد و با آنکه عهدنامه‌ای با دولت عثمانی برای تقسیم ایران بسته بود رقابت بین دو کشور مانع اجرای این عهدنامه بود. ابدالیها هم نسبت بسابق بسیار ضعیف شده بودند و بالاخره ملک محمود نیز آنقدر توانا نبود که بتواند در مقابل یک جنبش نیرومند برای احیای تسلط خاندان صفوی استقامت ورزد.

طهماسب با هواخواه جدید خویش راه استرآباد را پیش گرفت و در آنجا برای بدست آوردن قوای کمکی کوشش بسیار نمود. طهماسب به منظور تقدیر از خدمات فتحعلیخان به وی لقب وکیل الدوله بخشید و به عده‌ای دیگر از سران قاجار مقام‌های شامخ سپرد. آنگاه فتحعلیخان طهماسب را بر آن داشت که علیه ملک محمود به نبرد پردازد و امیدوار بود که در عرض راه قوای کمکی بدست آورد و برای این منظور بانفاق شاهزاده از طریق خبوشان بطرف مشهد رهسپار گردید.

در آن دقایقی که فتحعلیخان این لشکرکشی را آغاز نمود بدون شبهه احساس میکرد با وجود کابه مشکلات موجود تنها مرد قادر به استفاده از اختلافات دشمنان ایران و استخلاس کشور خودش میباشد. اما قرعه این مأموریت تاریخی برام او نصبت نکرده بود زیرا در مدت مدتی رقیبی نیرومند یعنی سر روی را تحت اشباع فروردند.

فصل دوم

اصل و نسب نادر و نخستین اقدامات او

وقتی درباره تاریخ قبایل و ایالات مختلف ایران و آسیای مرکزی
بتحقیق میگردانیم مشاهده میکنیم که گاه تصریح اینکه ابلی یا قبیله‌ای از
حیث نژاد ترك یا مغول باشد بسیار دشوار و اغلب اوقات غیر میسر است
راجع باصل قبیله نادر یعنی قبیله افشار نیز تا اندازه‌ای بین مورخان تردید
است لکن دلایل مبنی بر اینکه اصل افشار اصلاً ترك است قویتر نظر
میرسد. رشیدالدین فضل‌الله مورخ معروف افشارها را «قبایل ترك که در
دشتها پراکنده‌اند» میدانند و میگوید (اوشار) مؤسس قبیله در جناح چپ
ارتش جدش اغوز که از سران معروف ترك بشمار میرود جنگید.
ابوالقاسی بر آنست که کلمه اوشار که افشار از آن مشتق شده است یعنی
«کسیکه کاری را بسرعت انجام میدهد».

گمان میرود که در قرن سیزدهم افشارها بر اثر پیشرفت مغول‌ها
بطرف باختر روی آورده و نخست در آذربایجان اقامت گزیده و سپس در
نقاط مختلف ایران پراکنده شده‌اند. شاه اسمعیل اول ارتش مهظم خویش
را مخصوصاً از افشارها و سنی قبیله دیگر ترك و مغول تشکیل داد. یکی
از فرماندهان نیروی شاه طبرستان نیز خایل بیگ افشار بود که

تقریباً ریاست ۱۰۰۰۰ خانوار از قبیله خود را داشت و مدتی فرماندار ایالت کهگیلویه بود.

میرزا مهدی خان عقیده دارد که قبیله نادر در زمان سلطنت شاه اسمعیل اول به خراسان مهاجرت نموده و منطقه (کبکان) را بعنوان ییلاق خود انتخاب کرده اند. احمد آقای تبریزی میگوید که شاه عباس اول قبیله افشار را به منطقه کبکان فرستاد تا از بک ها را از آنجا براند. از آنجا که کبکان منطقه ییلاقی بود و در فصل زمستان اقامت در آن نظر به شدت سرما غیر میسر میگردید قبیله افشار هر پائیز از رشته جبال «الله اکبر» عبور میکرد و در منطقه قشلاقی (دره جز) اقامت میگرفتند. در سال ۱۱۰۰ هجری (مطابق ۱۶۸۸) نقل و انتقال افشارها از کبکان به منطقه قشلاقی مسانند معمول صورت گرفت. امام قلی بیگ روستایی تنگدستی نیز بازنش جزء این مهاجرین بود و پس از آنکه از کوهسای مرتفع عبور کردند و به قصبه دستگرد یا (دسنگرد) واقع در منطقه (دره جز) رسیدند همسرش پسری بوجود آورد که بر او نام نادر قلی بیگ نهادند. میرزا مهدی خان تساریخ تولد نادر را بیست و هشتم سال ۱۱۰۰ هجری (۲۲ نوامبر ۱۶۸۸) ذکر کرده است و حال آنکه عبدالکریم کشمیری صاحب (بیان الواقع) سال تولد نادر را بزعم بعضی ۱۰۹۹ و بروایت برخی دیگر ۱۱۰۲ هجری میداند. تاریخچی که میرزا مهدی ذکر میکند بدون شبهه از سایر تواریخ درست تر بنظر میرسد لکن بیابانی همین براینکه نادر در قصبه دستگرد بدنیای آمده است اظهاری نادرست میباشد. در هر صورت با احتمال نزدیک یقین نادر در جادری یا هرصه رجرت گذاشته است و خود او پس از آنکه بچاه و هنرات رسید بافتخار ولادت خود در مولودخانه ای

برپا کرد که در خارج از قصبه دستگیر قرار داشت .

راجع به امام قلی بیگ هیچ اطلاع صحیحی در دست نیست جز اینکه مردی تری دست بود و هیچ گونه مهمی نداشت . برخی وی را چوپان و بعضی پوستین دوز و دسته‌ای هم او را روستایی و شتربان خوانده‌اند . در هر صورت از کلیه اطلاعاتی که درباره نادر در دست است این حقیقت استخراج می‌گردد که از خاندان مستمندی بوجود آمده است . در باره سالهای اولیه زندگی نادر چه در منابع اروپائی و چه در مآخذ ایرانی اطلاعات زیادی نمیتوان یافت جز اینکه او مرتباً با پدر خویش در نقل و انتقال بین کبکان و دره‌جز همراه بوده و بمحض اینکه رشد کافی یافته پدرش را در تأمین مایحتاج زندگی یاری نموده است . میرزا مهدی خان شرح این دوره را بسکون می‌کنراند و تنها میگوید چون نادر به پانزدهمین مرحله زندگی رسید مردی نام عیار بود . هانوی Han ay حکایت میکند که از بکها در سال ۱۱۱۶ هجری (۱۷۰۴ میلادی) یورشی بخراسان بردند و عده‌ای را کشته و جمع کثیری را اسیر کردند که از جمله آنها نادر و مادرش بودند . نادر در سال ۱۱۲۰ هجری (۱۷۰۴ میلادی) خویشن را نجات داد لکن مادرش در اسارت جان سپرد . این روایت در هیچ يك از منابع ایرانی یافت نمیشود و بنا بر این در صحت آن اطمینان نیست . اظهار ویلیام کاکل William Cockell نیز مبنی بر اینکه پدر نادر نه تنها رئیس دسنه‌ای از افشارها بود بلکه فرماندهی در کلات را نیز بر عهده داشت مانند ادعای وی راجع باینکه عم نادر ارت او را ضبط کرد سمست وی به است . باری آنچه تقریباً محقق بنظر میرسد آنست که نادر در سنه ۱۱۱۰ هجری سناس کرد که گام زدن در طریقی که پدرش پیموده

بود ثمری برای وی نخواهد داشت و بنابراین بهتر است راهی پیش گیرد که او را بطرف ترقی و تعالی سوق دهد و بهمین جهت با کوشش فراوان خویشتن را در سلك خدمتکاران (بابا علی بیگ احمدلو) رئیس ایل افشار در شهر (ایورد) و فرماندار این شهر در آورد و در پرتو لیاقت و شجاعت خویش در اندک مدتی طوری توجه ارباب خود را جلب کرد که نه تنها بفرماندهی نگهبانان وی تعیین گردید بلکه دختر او را نیز بقید ازدواج در آورد. عبدالکریم کشمیری مورخ هندی حکایت میکند که بابا علی بیگ پس از مرگ امام قلی بیگ بازن وی که مادر نادر بود ازدواج کرد و چون از درجه هوش و ذکاوت نادر آگاه گردید یکی از دختران خویش را به حیالۀ نکاح وی در آورد.

روزیست و پنجم جمادی الاولی ۱۱۳۱ (۱۵ آوریل ۱۷۱۹) پسر ارشد نادر رضاقای پابهر صه وجود گذاشت و چند سال بعد زنی زندگی را بدرود گفت و اندکی بعد با یکی دیگر از دختران بابا علی بیگ بنام (گوهر شاد) ازدواج کرد و او در پسر بنام نصرالله و امام قلی بوجود آورد. بنا بر روایت محمد کاظم مروی نام پسر دوم نادر در آغاز مرتضی قلی بود لکن پس از فتح کرنال در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) نام ویرا تبدیل به نصرالله نمود. استعمال نامهایی که ویژه شیعیان است از قبیل رضا قلی و امام قلی و مرتضی قلی در خانواده نادر گواهی بر آنست که وی از اهل تشیع بوده است و اظهارات برخی از مورخان که نادر سنی بدینا آمده است مقرون بحقیقت بنظر نمی رسد.

تاریخ مسائلهای بعد زندگی نادر چندبار در سنین نیست و در هر آن
 در باب متعددی نقل شده است. در سنان از دولت حقیقت است.

یگ در سال ۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۳ میلادی) رخت از جهان بر بست و دارائی خویش را برای نادر بارت گذاشت. ادعای سر جان هالکولم راجع باینکه نادر پدرزنش را بقتل رسانید بهیچ روی باور کردنی نیست زیرا در این صورت وقوع اختلافات و جنگ در خانواده نادر قطعی و مسلم بود. بر عکس مدارك مشینی در دست است حاکی از اینکه هر سه پسر پابا علی یگ بانهایت صمیمیت و مودت بنادر خدمت کردند و بمقامهای شامخ رسیدند.

نظر بانخلافت ایلانی نادر نتوانست بعنوان رئیس قبیله افشار در ایورد جانشین پدرزنش گردد و پس از آنکه چندی خویشتر را با اداره املاکش سرگرم کرد بطرف مشهد رهسپار شد و در خدمت ملک محمود درآمد. میرزا محمود درباره اقدامات نادر پسر ازیرود بمشهد حکایات فریبنده نقل میکند که چندان باور کردنی نیست از جمله اینکه میگوید چون از مصائب و مشکلات آنیکه بعلمت ایران روی آورده بود آگاه گردید بوی الهام شد که باید ایران را از خطر قطعی نجات دهد و کلات را که قامه ای منجکم بشمار میرفت و خدا آنرا برای نجات ایران بوجود آورده بود بعنوان مرکز ستاد خویش انتخاب نمود و قبایل افشار و کرد و سایر ایلات مجاور را در خود جمع کرد تا مأموریت تاریخی خویش را انجام دهد. با وجود این بزودی افشارها و کردها بر اثر وسوسه شیطان وی را ترسگینند و بعضی به «ملک محمود» پیوستند و برخی دیگر از همکاری با نادر سرانزدند لکن سه تا چهار خابوار از قبیله جلایر تحت فرماندهی طهماسب خون رکیب با نادر پیوستند و تا آخر نسبت بوی وفادار ماندند. نادر سپس بمشهد رفت و املاک محمود از در دوستی درآمد تا وسایل

انفال و سقوط وی را فراهم سازد .

نادر با مهارت بی نظیری بردوتن از سران قبیله افشار که در آغاز امر با وی خصومت میورزیدند فائق آمد و با آنها برای اخراج ملک محمود توطئه ای ترتیب داد بدینطریق که قرار گذاشت طوایف افشار و جلایر ترکی از جشنهای ورزشی که وی با ملک محمود میبایستی در آن مسابقه دهد عنان اسب ملک محمود را بدست گیرد و باین اشاره سواران افشار و جلایر بر محمود بتازند و کار او را بسازند . اتفاقاً اجرای این نقشه میسر نگردید زیرا نادر در دقیقه موعود نتوانست عنان اسب ملک محمود را در دست گیرد . اما ملک محمود بیچروبی از این سوء قصد اطلاعی نیافت و بانادر و همراهانش بمشهد بازگشت . بسا وجود این نادر که تقریباً یقین داشت دو فرمانده افشار نسبت بوی وفادار نخواهند ماند آنها را روزی شکار دعوت کرد و هر دورا بقتل رسانید و سپس از بیم ملک محمود با یورد گریخت و در آنجا برای مواجهه باملك محمود بجمع آوری قوا پرداخت برخی از سواران آزموده منجمله ناصر آقانامی دعوت نادر را پذیرفتند و در تحت فرماندهی وی نیروی تشکیل دادند که شروع بناخت و تاز در خراسان نمود . نیروی نادر تنها مقاومتی که در مقابل خود دید از جانب ملک محمود و طرفداران او بود .

ملك محمود چون از تحصیل همکاری کرد ها برای مقاومت در مقابل نادر مأیوس گردید مآنها حمله برد لکن نادر بکشت کردها شتافت و مالت محمود را بگزیر محبت بتینی بود وای چون وقت بوشاه بود نتوانست از بروزی خود استاده کامل مید و محاسره مشهد را آغاز کند و بهمین جهت به ک کردن منجمه (دره جر) از وجود طوایف متخاصم پرداخت .

در این اثنا بود که طهماسب با وجود اینکه قادر بر اندن محمود غلجایی از اصفهان نبود رضا قلی خان فرمانده معروفش را به جنگ ملک - محمود فرستاد. بنا باظهار میرزا مهدی خان رضا قلی خان چون از شجاعت نادر داستانها شنیده بود در صدد همکاری با وی بر آمد لکن کردها وی را از این عزم باز داشتند و بوی گفتند هر گاه پیروز گردد نادر او را امان نخواهد داد و از این همکاری طرفی نخواهد بست بنابراین رضا قلی خان دو بار یک تنه به ملک محمود حمله برد لکن هیچ نتیجه ای نگرفت و ناگزیر مقام خود را به محمود خان ترکمن یکی دیگر از سرداران صفوی سپرد.

ملک محمود پس از شکست رضا قلی خان در صدد بر آمد که نیشابور را نیز بر قلمرو متصرفات خویش بیفزاید و با وجود مقاومت شدید نادر و برادرش ابراهیم این شهر را بتصرف در آورد و جنان شکستی بر نادر وارد ساخت که بنا بر خبی روایات نادر تنها بادو تن از سربازان خود توانست خویشتن را به کلات برساند.

در این اوان محمد خان ترکمن جانشین رضا قلی خان بخراسان رسید و به همکاری نادر ملک محمود در خارج مشهد شکست داد. نادر نتوانست این پیروزی را ادامه دهد زیرا ترکمن ها در بغداد (۱) و شمال خاوری ایورد علم طغیان بر افراشته و دند و بنا بر این نادر نخست ترکمن ها را در بغداد گوشمالی سختی داد و سپس بمر و بعد سرخس رفت و در آنجا شکست «احسنی تقوای ملک محمود وارد ساخت و بعد از این واقعه نادر امرتی سرکش بنام (آشور بیگ، بابا او) که همست کردها بود داخل

۱ - مرضی است که در این کتاب از بغداد شرح معروف است.

زد و خورد گردید و در اثنا یکی که وی را در دژ خرقان محاصره کرده بود پانصد تن از جوانان از يك نیز که از خیره بكمك وی فرستاده شده بودند بار پیوستند .

در این موقع بود (۱۱۳۹ هجری - ۱۲۲۶ میلادی) که طهماسب چون از شایستگی و شجاعت نادر حکایت ها شنیده بود حسن علی بيك (معبرالممالك) را مأمور کرد که درباره وی تحقیقاتی نماید و مرانب را گزارش دهد . حسن علی بيك تحت تأثیر شخصیت بزرگ نادر قرار گرفت و از جانب طهماسب وی را بفرمانداری ایورد منصوب نمود . نادر نیز از حسن علی بيك تقاضا کرد که شاهزاده را متقاعد کند تا با قوای خویش به خراسان بیاید .

نادر پس از لشکر کشی بمر و که در آنجا بین ایل قاجار و ترکمن ها جنگ در گرفته بود یکبار دیگر بملک محمود حمله برد لکن چون به نزدیکی شهر رسید حسن علی بيك از طرف طهماسب بوی پیامی رسانید مبنی بر اینکه طهماسب از اسیر آباد حرکت کرده و قصد ملاقات او را دارد و بنا بر این نادر پیشرفت بطرف مشهد را موقوف نمود و باسندمال طهماسب پرداخت .

ملک محمود چون از حرکت طهماسب بطرف خراسان آگاه گردید بر آن شد که از غیبت نادر استفاده کند و قبل از سازگشت وی عوزی طهماسب را نابود سازد لیکن چون اطلاع یافت که نادر از مر و شعور پیشرفت بطرف مشهد است ده جاز بطرف پایتختش شده . بيك یاد در روز مشهد سب و بیعت با نادر رسانید و در نیز در راه روی ۲۰۰ کت و انشار بطرف این شهر روی آورد .

فصل سوم

مناسبات اولیه نادر و طهماسب - تصرف مشهود
و اشکر کشی های کوچک

(۱۱۴۹ - ۱۱۴۴ هجری مطابق با ۱۷۴۹ - ۱۷۴۶ میلادی)

الحاق نادر به قوای طهماسب میرزا برای این شاهزاده جوان یک پیش آمد جزئی بشمار میرفت و حال آنکه برای نادر اهمیت خاصی داشت بدینفرار که نادر از این فرصت استفاده نموده و نه تنها شهرت محلی بزرگی یافت بلکه مقدمات ارتقاء سریع خود را فراهم ساخت . منظور این فصل تشریح این نکته است که چگونه این مرد تیزهوش از یک فرصت کوچک استفاده نمود ، چگونه همه رقیبان خویش را با مهارت خاصی کنار زد ، چگونه همه مخالفان را از میان برد ، با چه لیاقت و شایستگی روز بروز بر افتخارات خود افزود ، بطوریکه در اندک مدتی نه تنها توانست در میان فرماندهان نظامی طهماسب میرزا مقام اول را حائز گردد بلکه نزدیکترین مشاور طهماسب میرزا شود . نیل بدین موفقیت بزرگ کار آسانی نبود زیرا اولاً وی رقیبی برومند مانند فتحعلیخان قاجار داشت که از چند سال پیش با حرص و ولع خاصی برای تصاحب تاج و تخت صفویه تلاش میکرد ثانیاً طهماسب میرزا نیز که مانند پدرش بازیچه ای بیش در دست وزیران و

فرماندهان نبود و هر دقیقه فکری و هر ساعت عقیده ای داشت و کمتر به کسی ابراز اعتماد مینمود. باشکال ممکن بود در مدت قلیلی باتازه واردی مانند نادر کنار آید ثالثاً در آن دوره پرهرج و مرج هر جاه طلبی که داعیه فرمانروایی مطلق داشت مواجه با خصومت شدید وزیران طهماسب میرزا میشد زیرا ایشان با آنکه نسبت بیکدیگر رقابت سخت میورزیدند هر وقت بشخصیت نیرومندی مانند فتحعلیخان بانادر بر میخوردند اختلافات را کنار میگذاشتند و جبهه واحدی بر ضد وی تشکیل میدادند زیرا اینک میدانستند که هر گاه نفوذ این قبیل مردان لایق بر شاهزاده ضعف زیاده از حد افزون گردد بساط زعامداری و عیاشی آنان بر چینه خواهد شد.

بدیهی است نادر قبل از تربیت قوای منظمی که تنها بوی وفادار مانند و مثل سایر قوای ایلاتی هر دم بکمترین بهانه علم طغیان علیه او بر تیر ازند نمیتوانست نقشه شگرفی را که بیش از پیش در مغزش سر میچتر و جاندارتر میشد بمرحله اجرا گذارد.

طهماسب میرزا پس از چند روز توقف در خوبوشان با اتفاق دو پستیبان نیرومندی در تاریخ بیست و دوم محرم ۱۱۳۹ (۱۰ سپتامبر ۱۷۲۶) بطرف مشهد روی آورد و ده روز بعد در کنار بقعه خواجه ربیع واقع در سه میلی شمال مشهد اردو زد.

در عرض راه بن نادر و فتحعلیخان رقابت شدیدی روی داد لکن نادر در حریف خویش فائق آمد و توانست طهماسب میرزا را متقاعد کند که فرماندهی قوای مأمور بر شهر را بوی سپارد.

همانطور که در سال ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) محمود دینواست به حمله اصفهان را بچنگ آورد، در نیز موفق شد - از این راه مشهد را

مستخرسازد. علت عدم موفقیت وی نیز تا اندازه‌ای نظیر موجبات شکست محمود بود بدین قرار که از طرفی مشهد استحکاماتی نیرومند و یادگانی قوی داشت از طرف دیگر قوای مهاجم قلیل و فاقد توپخانه بودند و بهمین جهت نادر چاره جز آن ندید که از حماه چشم پوشد و بمحاصره شهر پردازد.

در دوره محاصره مشهد رقابت بین نادر و فتحعلیخان بتدریج تبدیل بیک مبارزه خونین برای احراز تسلط گردید که سرنوشت آن بسته به روش طهماسب میرزا بود بدین معنی که هر کدام از دو طرف شاهراده را تحت نفوذ فرار میداد شاهد پیروزی از آن او بود. چنین بنظر میرسد که طهماسب میرزا چندان از طرز رفتار فتحعلیخان دلخوش نبود و از این روی بتدریج متمایل بطرف نادر گردید. نادر از موقع منتهای استفاده را نمود و شاهزاده را منقاع ساخت که فتحعلیخان توطئه‌ای ترتیب داده است تا وی را تسلیم ملک محمود نماید و در این خصوص آ تقدیر پافشاری کرد تا طهماسب میرزا در تاریخ چهاردهم صفر فتحعلیخان را قتل رساند. هواخان نادر شاه از قبیل میرزا مهدی استرآبادی و محمد حسین از طرفی و مورخان فاجار از طرف دیگر راجع بچگونگی قتل فتحعلیخان شرح و بسطهای ضد و نبضی میدهند. عبدالرزاق مورخ عهد قاجاری عقیده دارد که نادر بفتحعلیخان بیرنگ زد و او را گرفتار در دنا کرین مرگها نمود و حال آنکه میرزا مهدی باید میکرد که فتحعلیخان حتی مدنی قتل از آنکه نادر را در صحنه گردد بوطئه‌ای بر ضد طهماسب میرزا آغاز کرده بود و همه در مورخ دیگری که طهماسب قصد داشت فرماده فاجار را محکوم بدین جهت که در آن در آن که حبس کوفی است و اگر چه طهماسب

میرزا در ظاهر اندرز نادر را بکار بست با اینهمه بدون اطلاع او حکم اعدام فتحعلیخان را اجرا کرد. البته باظهارات میرزا مهدی اعتماد زیاد نمیتوان داشت و شک نیست که رفتار نادر در قتل فتحعلیخان بی تأثیر نبوده است لکن باید تصدیق کرد که هر گاه نفوذ فتحعلیخان در طهماسب میرزا بیشتر میشد نادر بطور قطع مفضوب میگردد و شاید هم بقتل میرسید

چون رقیب نادر از سر راه وی برداشته شد با سهولت کامل توانست طهماسب میرزا را متقاعد کند که زمام امورا کاملا بدست وی سپرد و او را بر آن داشت که مقامهای حساس را بطرفداران وی واگذار کند و خود مقام کرشی باشی (وزیر تشریفات) و لقب طهماسب قلی (علامه طهماسب) یافت و کلبعلی بیگ برادر زنش نیز عنوان ایشک آقاسی یافت. آنگاه نادر تمام وقت خویش را متوجه محاصره مشهد کرد لیکن پیشرفت محسوسی نیافت. ملک محمود چون از اختلافاتی که پس از قتل فتحعلیخان در میان طرفداران نادر ظهور کرده بود اطلاع یافت بر آن شد که از موقع استفاده کند و حلقه محاصره را بشکند و بهمین جهت مبادرت بجمله کرد و پس از جنگ شدیدی که در نزدیکی خواجه ربیع روی داد شکست یافت و بشهر عقب نشینی کرد.

اگر چه دیگر ملک محمود جرئت نکرد از استحکامات خود خارج گردد با اینهمه نادر در سد حمله جدیدی بشهر رویامد و برای صرف مشهد به بیانی بایر محمود فرمانده کل قوای ملک محمود متوسل گردید و شب شانزدهم ربیع الثانی ۱۱۳۹ (۱۰-۱۱ دسامبر ۱۷۲۳) توانست بدست او را داخل شهر گردد. ملک محمود پس از تلاش بی ثمری برای خروج نادر از شهر تسلیم گردید و تاج کیان را کلاهش بدست

آورده بود کنار گذاشت و بیکی از حجره های حرم امام رضا (ع) ملتجی گردید

نادر با برینری که قبل از تصرف مشهد کرده و دستور داد که حرم امام رضا تعمیر گردد و گند آن دوباره مطلقاً و سواره حدیدی ساخته شود همور محاربه نادر در مبادرت باین اقدامات درست معلوم نیست ممکن است تعصب در تسبیح وی را مانع کار برانگیخته باشد ولی بیشتر محتمل است که خواسته باشد بد بطریق دل مجتهدین و علمای آن که دارای نمود فراوان بودند بدست آورد همور نادر درست در مشهد اناج گریخته بود که برودی دریافت و صفتش بسیار خطرناک است اگرچه وی ظمناست میرزا را کاملاً تحت نمود خود در آورده بود آن در عوض خصوصاً شدید ویران وی را طوری برصد خود برانگیخته بود که آن از کوه کربس فرصت برای مشورت صاحب دهن شاهزاده نسبت باو استفاده میکردند گذشته از آن و نداداری طوائف صحراستن اسورد و دره گر و کلاب و حیوسان حدان قابل اعتماد بود و او هم نمیتوانست و وفاداری برخی از قوای افشار و جلار که تحت فرماندهی ظمناست جان و کیل بودند همگی باشد

س از آنکه ظمناست میرزا بطرف حیوشان رهسپار شد و نادر در مشهد تنها ماند و در آن صمناست میرزا را از آن نبرد نادر و صمناست حیوسان آوردند در آن حال باکرادان (اکراد) حیوسان و طمناست برصد وی کردند و ساهرده را آن دانستند که حکام حرد در ماردران و ستر آردا کردند و واحی میاور سنگرد سورد دهند که در مدلی نادر و آسود صلب کدکت و شد بد و حی بر حی از دور حی میگویند

منظره نسبت جناب صحن بقعہ منورہ حضرت امام رضا اور
شہداء بنارہ و سردار عالی کہ بدستور باادر ساختہ شد در این

عکس مشاہدہ میشود
مقابل صحن ۴۰

که طهماسب میرزا در صدد جلب کمک ملک محمود هم بر آمد .

نادر بمحض اینکه از این تحولات اوضاع آگاه گردید باشتاب هر چه تمامتر روی بخیوشان آورد و آنرا تحت محاصره خویش قرارداد و پس از شکست سختی که به کردان هواخواه طهماسب میرزا و وزیرانش وارد ساخت شاهزاده چاره جز آن ندید که بانادر از در سازش در آید و بهمین جهت حاضر شد که بعد از نادر رهسپار مشهد گردد . نادر در نوروز ۱۱۳۹ هجری (۲۱ مارس ۱۷۲۷ میلادی) از طهماسب میرزا هنگام ورود به مشهد استقبال شایانی نمود و با احترام و رودوی بمشهد دستور داد که مدت یک هفته در تمام شهر مجالس جشن و سرور بر پا گردد .

هنوز مراسم استقبال طهماسب میرزا پایان نیافته بود که دوباره کردان علم طغیان بر افراشتند و تاتاران مرو و ترکمنان نیز به شورشیان پیوستند و نیروی عظیمی تشکیل دادند و از دره جز سرازیر شده و ابراهیم خان برادر نادر را محاصره کردند .

نادر با تفاق طهماسب پس از محاصره و تصرف خیوشان ابراهیم خان را از محاصره نجات داد و سپس شورشیان را تا دره جز تعقیب کرد لکن برای جلوگیری از طغیان جدیدی ناگزیر بخیوشان بازگشت و اندکی بعد رهسپار مشهد گردید ولی بمحض ورود بمشهد مجدداً آتش اغتشاش و نا امنی در خیوشان روشن شد و برخی از مورخان بر آنند که این شورش به تحریک خود طهماسب میرزاروی داد و بزودی کردان شادلو نیز شورشیان کرگرو پیوستند با اینهمه نادر بزودی از این شورش جلوگیری کرد و به طرف نیشابور رهسپار گردید .

طهماسب میرزا نیز قبلاً وارد این شهر شده بود .

تاتاران مرو نیز بتحریرك ملك محمود شورش نمودند ولی نادر بسرعت
آتش این شورش را خاموش کرد و ملك محمود و برادرانش را به
قتل رسانید .

در عین حال در قائن نیز ناامنی و اغتشاش آغاز شد بدینقرار که یکی
از سران سیستانی بنام حسین سلطان که از متفقین ملك محمود بود فرمانداری
را که نادر تعیین کرده بود از قائن اخراج نمود . روز هفدهم ذی الحجه
۱۱۳۹ (پنجم اوت ۱۷۲۷) نادر و طهماسب میرزا با ۸۰ تن از مشهد به
طرف قائن روی آوردند و حسین سلطان را وادار بتسلیم نمودند . یکی از
پسران ملك محمود با پسرخواهر وی که در قائن بودند به اصفهان گریختند
و در آنجا با شرف پیوستند .

از قائن نادر از راه زرکوه و مدین آباد عایه افغانان در بهدادین لشکر
کشید . این لشکر کشی که در حبوحه تابستان صورت گرفت بسیار خسته
کننده بود و گذشته از این در نزدیکی مدین آباد یکی از توپهای نادر غرق
در آب گردید . نادر نخست بهدادین را با حمله اشغال کرد و سپس بمحاصره
سنگان پرداخت .

در اینجا در چند قدمی نادر یکی از توپها منفجر گردید و او بطرز
معجزه آسایی از مرگ رهایی یافت .

چند روز بعد سنگان را با حمله مسخر ساخت و تمام اهالی آنرا
از دم تیغ گذرانید زیرا آنان چند روز پیش تسلیم شده بودند لکن بعداً
پیمان خود را شکستند . در این هنگام خبر رسید که در حدود هفت تا
هشت هزار تن اهالی افغانان از هراب حرکت کرده و خود را به نیاز آباد
رسانیده اند تا کمک اهالی سنگان شنایند نادر بیدرنگ بمقابله آنان

شتافت و در نزدیکی سنگان با آنان برخورد و از آنجا که میدانست سپاهیانش چنانکه باید آزموده نیستند و گذشته از این شکست‌های پی‌پی از افغانان دل آنان را انباشته از رعب نموده است از نبرد احتراز جست و سربازان ناآزموده خود را در خندق گذاشت و خود با پانصد تن سوار آزموده بیکرشته حملات ماهرانه به سپاه افغان پرداخت و اگرچه سربازان مأمور خندق‌ها برای شرکت در نبرد شوق و شور شدیدی ابراز میداشتند ولی نادر به آنان اجازه نبرد نداد. باری پس از چهار روز و چهار شب جنگ و گریز افغانان فرار را بر قرار ترجیح دادند و بطرف هرات عقب نشینی نمودند.

نادر از آنجا که هنوز به آزمودگی سپاهیانش اطمینان نداشت از تعقیب افغانان منصرف گردید و بمشهد بازگشت زیرا هنوز موقع زور آزمائی با بدالیان نرسیده بود.

در این اثنا روابط بین طهماسب میرزا و نادر روز بروز وخیم تر میشد و وزیران سابق طهماسب میرزا نیز از هر گونه فرصتی برای دامن زدن آتش اختلاف بین شاهزاده و فرمانده تازه وارد استفاده میکردند. طهماسب میرزا اصرار داشت که نادر مستقیماً بطرف اصفهان پیش رود لکن نادر بر آن بود که قبل از اتمام کار بدالیان هرات حماه بصفهان دور از حزم و احتیاط است.

سرانجام مقرر شد که نادر و طهماسب میرزا از مشهد و نیشابور حرکت کنند و یکدیگر را در ساغان آباد (ترشیز) ملاقات نمایند و از آنجا به اتفاق حماه بر هرات را آغاز کنند تا اینکه طهماسب میرزا را اثر تنقیب ریزان مفروض از همکاری دستنمیزد نادر سوز زود روی حاکم داد که

به مازندران خواهد رفت و تقاضا نمود که فرماندهی قوای او را نیز نادر قبول کند .

نادر این پیشنهاد را پذیرفت لکن چون دریافت که دشمنانش در میان وزیران و متنفذین مشغول توطئه برای ایجاد اختلاف در میان قوای وی میباشد پیشرفت بطرف هرات را متوقف نمود و بمشهد بازگشت اندکی بعد حمله ابدالیان به منطقه بیارجمند وی را برانگیخت که باشتاب هرچه تمامتر بامید جلوگیری از پیشرفت افغانان مشهد را ترك گوید اما بمحض اینکه به (قدمگاه) رسید اطلاع یافت که طهماسب میرزا مشغول حمله به ترکان بوجاری که از هواخواهان وی بودند میباشد نادر از طهماسب میرزا درخواست کرد که از حمله بطرفداران وی خودداری کند و با او در حمله بر افغانان همکاری نماید .

طهماسب در جواب او را به سبزوار احضار کرد تا ترتیب همکاری با وی را بدهد . نادر نیک میدانست بحران شدیدی در شرف وقوع است و حساسترین لحظات زندگی وی فرارسیده است . از نقشه جلوگیری از حمله افغانان منصرف گردید و راه سبزوار را پیش گرفت لکن در عرض راه دریافت که طهماسب میرزا باکناف خراسان پیام فرستاده است که از این پس فرمان نادر و پیروان وی را بکار نبندند و چون بدروازه های سبزوار رسید مشاهده کرد که دروازه های شهر برویش بسته شده است و پس از چند ساعت توقف ناگزیر به بمباران شهر پرداخت و به آسانی آن را اشغال کرد

عده ای چون چارون دیگری جز سازش بانادر نیافت سوگند دادند که در صورتی که نادر در غایت دروغی در نیاید . در همان شب عده ای

از نگهبانان طهماسب میرزا بهازندران گریختند تا در آنجا تخم اغتشاش و شورش پراکنند .

دوروز بعد نادر طهماسب میرزا را تحت مراقبت شدید به مشهد فرستاد و پس از آنکه بیهوده کوشید کار افسانان را بسازد به مشهد بازگشت .

بمحض رسیدن به مشهد نادر دریافت که در منطقه استرآباد ترکمنان بحمله پرداخته اند . نادر کردان کرگلو را مأمور کرد که گوشمالی به ترکمنها بدهند لکن کردان از پیروی این دستور سرپیچی نمودند و به همراهیم خان حمله برده او را شکست دادند .

در این اثنا خود نادر بکوههای معروف بیلخان داغ رسید و شکست سختی بر ترکمنها وارد ساخت و در بازگشت چون دریافت که کردان به برادرش حمله برده اند بطرف خاک آنان تاخت و عده بیشماری از ایشان را قلع و قمع کرد .

در هنگامیکه این عملیات ادامه داشت یکی از خواهران طهماسب میرزا ترایالات استرآباد و هازندران به تولید اغتشاش پرداخته و مردم را بغامیان برانگیخته بود .

نادر بیدونک با استرآباد روی آورد و این ایالت را کاملاً امن کرد و در آنجا طهماسب میرزا بوی بیوست و باتفاق وی بهازندران لشکر کشیدند و در آنجا نیز نظم و آرامش کامل برقرار ساختند .

در این اثنا ذوالفقار فرمانده شورشیان هم به مشهد نادر رسید و بخاطر تصمیمهای شدید برای تاهمز و هرایی ، از سربازان رخنه برکنار کرد . میرزا افسانان از غلجایی بود از طرف طهماسب میرزا ، بهازندران فرستاده شد .

فرستاد و استرداد گیلان را خواستار شد .

نادر آنگاه طهماسب میرزا را در ساری گذاشت و در اوائل فروردین ۱۱۴۲ هجری (۱۷۲۹ میلادی) بمشهد بازگشت و شروع بتدارك مقدمات جنگ بر ضد ابدالیان نمود .

تصمیم نادر یکسره کردن کار ابدالیان و پس گرفتن هرات قبل از شروع حمله باصفهان و استخلاص این شهر از جنگ غاجائیان نشانه هوش و تسلط فکری کامل وی بر اوضاع بود . زیرا اگر چه ابدالیان بر اثر اختلافات داخلی از حمله بزرگ بر خراسان خودداری کردند با این همه همیشه خطر بزرگی بشمار میرفتند نظر به شایستگی نظامی و منطقه لشکر کشی آنها نادر بیم آن داشت که هر گاه وی و طهماسب میرزا مدت زیادی از خراسان دور مانند ابدالیان اختلافات خود را کنار گذارند و برای اشغال مشهد حمله پردامنه ای را آغاز نمایند و اساس قدرت طهماسب میرزا را متزلزل سازند . در این صورت مسلم بود که اکثر کردان ناراحت و شورش طلب شمال خاوری خراسان نیز به مهاجمین خواهند پیوست . طی ده سال گذشته ابدالیان همیشه سلاطین ابران را ستوه آورده و به علاوه در مقابل غلجائیان قدرت خود را چنانکه باید به ثبوت رسانیده بودند و بطور قطع اگر اختلافات داخلی آنان نبود بر قسمت اعظم ایران حکم فرما میشدند .

چون ابدالیان از نقشه حمله نادر بر هرات آگاه گردیدند رقابت و اختلاف را کنار گذاشتند و اللهم یار خان را بفرمانداری هرات و ذوالفقار را بفرمانداری هرج و مرج برگزیدند .

نادر پس از آنکه تدارك جنگ در تاریخ چهارم شوال ۱۱۴۱

هجری (۱۷۲۹ هـ) باتفاق طهماسب میرزا از مشهد حرکت کرد و پیشرفت بعرف جنوب را از طریق جام و فرمان آباد و کاریز آغاز نمود. در همان اثناء ابدالیان نیز بفرماندهی اللهیار خان از هرات بطرف شمال روی آوردند.

نبرد بین قوای ایران و ابدالیان در کافر قلعه یعنی در همان محلی که ده سال پیش ابدالیان به صفی قلیخان فرمانده صفوی شکست فاحشی وارد ساختند آغاز گردید.

نادر همان سیاست احتیاط آمیز پیشین خود را در این نبرد بکار بست بدینتقرار که از طرفی از شور مغرط سپاهیان خویش در نخستین مرحله نبرد جلوگیری کرد و از طرف دیگر پیاده نظام خود را بوسیله توپخانه حفاظت کرد و طرفین را با نیروی سوار نظام پوشانید. ابدالیان نخست حمله را آغاز کردند و جنگ نا مرتبی روی داد پیاده نظام ایران بر اثر هجوم ابدالیان دوچار هرج و مرج شد لکن نادر باینکه حمله سوار نظام اوضاع را دگرگون ساخت و بدست خود یکی از فرماندهان دشمن را از پای در آورد و پای راست خودش نیز بر اثر حمله سرنیزه دشمن سخت مجروح گردید در این اثناء شب فرا رسید و طرفین بمواضع اولیه باز گشتند.

روز بعد ابدالیان بطرف هریرود عقب نشستند و در بتعقیب آنان برداختند. شرتزدیکی کوسویه نبرد دیگری روی داد و طی آن شکست سختی به ابدالیان وارد آمد بطوریکه بوضع منزلت نگیزی بطرف هرات عقب نشستند و توپخانه و چادرها و همه ساز و برگت خویش را بجای گذاشتند.

نادر و قوایش بسرعت از راه تیریل بطرف هرات روی آوردند. اللہیار خان که سر و صورتی بقوای منہزم خود داده بود از هرات برای جلوگیری از پیشرفت وی شتافت و دو ارتش در رباط پریان کہ قصبہای در چند میلی باختر هرات است مصاف دادند. جنگ از بامداد تا نزدیک ظهر بطول انجامید و در این موقع ابدالیان فرار اختیار کرده و متجاوز از ہزار کشتہ بجای گذاشتند.

طوفان شدیدی کہ چہل و ہشت ساعت بطول انجامید مانع ہرگونہ عملیات دیگری گردید. روز سوم پیکی از طرف اللہیار خان با پیشنہاد متار کہ بجادر نادر رسید لکن نادر از پذیرفتن وی خودداری کرد و گفت خود اللہیار خان باید شخصاً بملاقات وی شتابد. اللہیار خان عزم داشت امر نادر را پذیرد لکن چون دریافت کہ ذوالفقار بکمک وی شتافتہ است مجدداً نبرد را آغاز کرد.

نادر عدہای از قوای خود را مأمور سرکومی ذوالفقار در شکیبان نمود. ذوالفقار قوای نادر را در نزدیکی شکیبان بدام افکند و در این اثنا اللہیارخان نیز از سمت خاور بمعملہ پرداخت. نادر دوبارہ عدہای رامأمور مواجہہ با ذوالفقار نمود و خود باباقیمانده قوا بدفاع در مقابل اللہیارخان پرداخت روز بعد نبرد خونینی روی داد کہ سرانجام بنفع نادر تمام شد. اللہیار خان بار دیگر پیکی نزد نادر فرستاد ولی نادر باز جواب ساقی خود را تکرار کرد و گفت باید شخص اللہیارخان او را ملاقات کند. آنکام چند تن از سران ابدالی نزد نادر آمدند و پس از تقاضای عفو قول دادند کہ نہ قہا و نہ بادر اصاحت کنند بلکہ ایرانیان را در مقابل غلجائیان یاری نمایند اگرچہ عدہ مناسب ہرگز و وزیرش تا ابن پیشنہاد مخالف بودند با اینہمہ